

# مقالات



## صوراسرافیل

### ایرج افشار

روزنامه «صوراسرافیل» در دو دوره و جمعاً سی و پنج شماره نشر شده است. دوره اول آن در سی و دو شماره به هنگامی منتشر شد که مجلس اوّل تشکیل شده بود و لوای آزادی و حرّیت برافروخته بود. اما به تدریج میان آزادگان و علی‌الخصوص مجلسیان و محمد علی شاه باب مخاصمه مفتوح شده بود و محمد علی شاه سختگیریهای بسیار زیاد نسبت به مبارزین اعمال می‌کرد. هیچ نوع نظر مساعد و حتی معتدلی نسبت به مشروطه موجود نبود. مطبوعات روزهای سختی را می‌گذرانیدند. طبعاً نویسندگان «صوراسرافیل» هم دچار صدمات زیاد بودند. مخصوصاً علی اکبر دهخدا مشهور به «دخو» (که روح واقعی آن روزنامه بود) بسیار آزار می‌دید.

برای دانستن علاقه و شوقی که گردانندگان این روزنامه نسبت به کار خود و آزادی و حرّیت مملکت داشتند نقل سظوری را مناسب می‌دانند که یحیی دولت آبادی در کتاب «حیات یحیی» آورده است و مخصوصاً توجه خوانندگان را به اهتمام و شوقی که اسدالله خان همشیره زاده میرزا جهانگیرخان درین راه داشته است معطوف می‌نماید. این مطالب در انتهای حاشیه‌ها نقل شده است.

روزنامه «صوراسرافیل» - به طوری که در شماره اول آن مندرج است - به مدیریت میرزا جهانگیرخان شیرازی<sup>(۱)</sup> و میرزا قاسم خان تبریزی<sup>(۲)</sup> آغاز به کار کرد. نام میرزا علی اکبرخان قزوینی دهخدا (دخو)<sup>(۳)</sup> از شماره ۱۵ در روزنامه به عنوان «دبیر و نگارنده» وارد شده است. ولی به نحوی که از نوشته تقی زاده در شرح احوال دهخدا بر می آید (و پس از این نقل خواهد شد) دهخدا از ابتدای کار در نگارش روزنامه دخیل بوده است. جز این امضای او در شماره اول ذیل مقاله دوکلمه خیانت و نیز امضای مستعار او به عنوان «دخو» ذیل اولین «چرندپرند» دیده می شود.

ترتیب ضبط نام گرداندگان روزنامه در دوره سی و دو شماره چاپ طهران بدین شرح است:

شماره ۱-۶، عنوان مراسلات: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی.

شماره ۷-۱۴، مدیر: میرزا قاسم خان تبریزی.

شماره ۱۵-۳۲، عنوان مراسلات: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی، دبیر و نگارنده: میرزا علی اکبرخان قزوینی.

مهدی بامداد نوشته است سرمایه روزنامه را میرزا قاسم خان داده بود و مدیریت آن بر عهده میرزا جهانگیرخان بود.<sup>(۴)</sup>

### دوره اول «صور اسرافیل»

نخستین شماره روزنامه صوراسرافیل روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ قمری (مطابق ۱۴ دی ۱۲۷۶ یزدگردی - ۳۰ ماه مه ۱۹۰۷ میلادی) منتشر شد و شماره سی و دوم دوره اول در تاریخ شنبه ۲۰ جمادی اولی ۱۳۲۶، یعنی سه روز قبل از به توپ بسته شدن مجلس که مصادف است با اسارت منجر به قتل میرزا جهانگیرخان شیرازی، و تحصن میرزا علی اکبر خان دهخدا به همگامی سید حسن تقی زاده و جمعی از منورین و روزنامه نویسان در سفارت انگلیس. قرار اصلی روزنامه بر این بوده است که به طور هفتگی هر پنجشنبه انتشار

یابد. ولی روزنامه در پنج نوبت، به مناسبت توقیف شدن و علل دیگر با تعویق نشر شده است.

### اولین توقیف روزنامه

اولین بار پس از نشر شماره ۶ (مورخ ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۵). روزنامه درست به مدت یک ماه از انتشار باز ایستاد. تا اینکه شماره ۸/۷ در تاریخ ۲۱ جمادی الاخره ۱۳۲۵ منتشر شد. سبب توقیف روزنامه بی تردید بیشتر مرتبط بوده است به فشاری که از ناحیه روحانیون وارد شده بود و احتمالاً مرحوم شیخ فضل الله نوری در این قضیه مؤثرتر از مرحوم سید علی آقا یزدی بوده است. اگرچه در آخرین صفحه شماره ۸/۷ ذیل عنوان توضیح گفته شده است: آقا سید علی آقایزدی از اسناداتی که در نمره پنج داده شده وجود مبارکشان مبرا و منزّه است» (ص ۶۶). در همین شماره ۷/۸ مقاله مفصلی تحت عنوان «دفاع» هست و آن جوابهایی است به اتهاماتی که از ناحیه عده ای از روحانیون به نوشته های صویراسرافیل اسناد داده شده بود و نویسندگان روزنامه تقریباً تکفیر گونه ای شده بودند. سید حسن تقی زاده در شرح حالی که از علی اکبر دهخدا نوشته و در مجلد «مقدمه» لغتنامه دهخدا چاپ شده است می نویسد:

«در اوایل سال ۱۳۲۵ مرحوم میرزا قاسم خان تبریزی (که بعدها به صور اسرافیل معروف شد) که در دستگاه دربار مظفرالدین شاه در جزو اداره امین حضرت بود چون در حوزه مشروطه طلبان درآمد بود به خیال تأسیس یک روزنامه با سرمایه خود بر آمد. مشارالیه که اینجانب او را از ایام صبی می شناختم و همدرس بودیم روزی پیش من آمد و اظهار میل به نشر روزنامه نموده با من مشورت کرد و گفت یک جوانی هست که چیزنویس است ولی نمی دانم نویسندگی او تا چه اندازه است و می خواهم چیزی به طور نمونه بنویسد و به شما نشان بدهم و اگر پسندیدید خود او را پیش شما بیاورم تا ببینید و گفت خیال دارم که اگر مطابق مطلوب شد ماهی چهل تومان به او بدهم که از کار فعلی خود صرف نظر نموده به اداره روزنامه بیاید. «من پس از دیدن نمونه تحریر خیلی پسندیدم و میرزا قاسم خان را که به

معیت مرحوم میرزا جهانگیر خان شیرازی عازم نشر روزنامه بود به استخدام میرزا علی اکبر خان تشویق نمودم و بدین ترتیب روزنامه صور اسرافیل به مدیریت و صاحب امتیازی مرحوم میرزا جهانگیر خان و مدیریت مشترک میرزا قاسم خان و مشیگری میرزا علی اکبر خان انتشار یافت.

«میرزا جهانگیرخان از مال دنیا چیزی نداشت و درمقابل، زحمت راه انداختن و اداره روزنامه و گردانیدن تمام امور کار از جزئی و کلی بر عهده او بود که پشتکار فوق العاده داشت.

«خود اینجانب در شماره اول روزنامه مقاله ای نوشتم<sup>(۵)</sup> و بعدها هم همیشه در نظارت و راهنمایی مشارکت داشتم و وقتی که مدیر و منشی جریده مورد حملات بسیار شدید روحانیون شده و روزنامه یکی دو ماهی توقیف شد و عاقبت به مساعی آزادی طلبان باز انتشار یافت اینجانب برای رفع شبهات و مدافعه از عقاید روزنامه در اولین شماره پس از تعطیل مقاله مفصلی به عنوان «دفاع» نوشتم، و آن به خواهش و اصرار مرحوم دهخدا بود.»<sup>(۶)</sup>

دلیلی که از متن روزنامه صور اسرافیل دایر بر ارتباط تقی زاده با گروه گردانندگان صور اسرافیل داریم این است که محل اداره روزنامه در آغاز کار کتابخانه<sup>(۷)</sup> تربیت (خیابان ناصری) بود، تا اینکه از شماره ششم به بعد به «محاذی مهمانخانه مرکزی» در خیابان علاءالدوله و از شماره بیستم به کوچه مسجد فاضل خلیجی در محله امامزاده یحیی انتقال یافت. «کتابخانه تربیت» را که پایه تاسیس اولی و اصلی آن در سال ۱۳۱۶ قمری در تبریز گذاشته شده بود، سید حسن تقی زاده و سید حسین عدالت و سید محمد شبستری (ابوالضیاء) و میرزا محمد علی خان (تربیت) ایجاد کرده بودند و تا سال ۱۳۲۶ قمری دایر بود. پس از اینکه مشروطیت استقرار یافت و مجلس تشکیل گردید و آزادیخواهان به تهران روی آور شدند، درین شهر هم کتابخانه تربیت به وجود آمد. این کتابخانه هم بنا بر سنت، مرکزی برای تجمع آزادیخواهان و نشر اخبار بود. اما درست نمی دانیم که کدام یک از دایرکنندگان کتابخانه تربیت تبریز در اینجا هم سهیم بوده اند. آنچه مسلم است تقی زاده و میرزا علی محمد خان

(برادر محمد علی خان) از شرکاء بوده‌اند.<sup>(۸)</sup>

در میان اوراق و اسنادی که از تقی زاده دیده‌ام نامه‌ای از میرزا قاسم خان تبریزی بر روی کاغذ صوراسرافیل وجود دارد (مورخ ۲۴ شهر جمیدی الاخره ۱۳۲۵، یعنی چند روز قبل از نشر شماره ۹) خطاب به میرزا علی محمد خان (یعنی برادر میرزا محمد علی خان تربیت که در جنگ مجاهدین گیلان شرکت داشت و بعدها کشته شد) و چون مضمون این نامه مربوط به روزنامه صوراسرافیل و طرز پرداخت مخارج و دریافت عواید آن است و لامحاله مرتبط با کتابخانه تربیت بهترین نشانه است از این کسه علی محمد خان، یکی از گردانندگان کتابخانه مذکور بوده است. متن نامه مذکور ازین قرار است:

«فدایت شوم، مبلغ یکصد و چهل تومان به مطبعه حواله داده شده چون مبلغی به ایشان مقروضیم و تا تنخواه نرسد این نمره را طبع نخواهند کرد. خواهش دارم حواله را قبول فرمائید و این طور وعده بدهید که نصف عصر روز پنج شنبه و نصف عصر روز شنبه داده خواهد شد. در این ضمن هرچه از بابت آبونه‌ها و قیمت روزنامه وصول شد فبها، والا خودم می‌رسانم. به هر صورت حواله را قبول فرمایید. زیاده زحمت ندارم، قاسم.»

این نامه، بی تردید نشانه‌ای است از رابطه قدیم و مستقیم، میان گردانندگان روزنامه صوراسرافیل و صاحبان کتابخانه تربیت، و روشن است که میرزا قاسم خان مخارج مطبعه را بر عهده میرزا علی محمد خان حواله کرده بود تا پردازد و معادل آن را از محل دریافت آبونه و فروش روزنامه که توسط کتابخانه انجام می‌شد برداشت کند. میرزا علی محمد خان مکتوب حواله را به تقی زاده که از شرکای کتابخانه بوده است داده و اکنون پس از هفتاد و دو سال از میان اوراق او به دست ما افتاده است.

از جمله دلایلی متقن که دلالت بر ارتباط تقی زاده با روزنامه صوراسرافیل دارد اشاره‌ای است در شماره سوم آن - در موضوع نشر لایحه‌ای که آقا میرزا ابوالحسن خان وکیل فارس به تقی زاده فرستاده بود و تقی زاده آن را در روزنامه به طبع رسانیده است (ص ۲۱). نشانه دیگر نامه‌ای است از افضل الملک کرمانی بر

ضد فرمانفرما (حاکم کرمان) که در شماره ششم (ص ۴۵) چاپ کرده‌اند و آن مکتوبی بوده است که افضل الملک به تقی‌زاده نوشته بوده و تقی‌زاده آن را در صوراسرافیل به چاپ رسانیده است.

در اوراق تقی‌زاده نامه‌ای هم مربوط به نرسیدن روزنامه‌های قانون و صوراسرافیل برای صدیق الدوله دیده‌ام. این نامه که قطعاً به مدیران کتابفروشی تربیت نوشته شده است نیز یادگاری است از ارتباط فعالیتهای مشترک میان گردانندگان صوراسرافیل و مدیران کتابفروشی تربیت.

در اوراق تقی‌زاده باز دو مکتوب است مربوط به وکالت میرزا قاسم خان مدیر روزنامه صوراسرافیل از طرف ورثه امین حضرت. معلوم شد به علت آنکه میرزا قاسم خان از تقی‌زاده حرف شنوائی داشته است مخبرالسلطنه (وزیر عدلیه اعظم) از او خواسته بوده است که میرزا قاسم خان را به رفتن به عدلیه وادار کند.

دیگر می‌دانیم که میرزا علی اکبر خان دهخدا در روز توپ بستن مجلس در منزل تقی‌زاده بود و از آنجا متفقاً به قصد تحصن به سفارت انگلیس رفته‌اند. بالاخره با هم از ایران تبعید شدند و به سفر اروپا رفتند.

### دومین توقیف روزنامه

دومین بار که روزنامه صوراسرافیل موقوف الانتشار ماند مربوط است به توقیف شدن شماره ۱۴ (مورخ ۱۰ شعبان ۱۳۲۵) آن. تا اینکه شماره ۱۵ در تاریخ ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ منتشر و پخش شد. در این شماره ضمن شرحی تحت عنوان تشکر نوشته‌اند:

«... همان طور که کتباً و تلگرافاً خدمت همه معروض داشته‌ایم چون حکم از مجلس مقدس شوری صادر شده بود و امر مجلس عاجلاً در حکم قانون است مخالفت با آن باتقوای دوره آزادی مابینت دارد و حسب قانون و وطن راهی برای تشبّات مخالفانه نمی‌گذارد... هر چند در پیش وجدان خود و به شهادت کمیسیون مخصوص مجلس مقدس دامن خویش را از لوث هر

گناهی پاک می‌دانستیم ولی سرپیچی از اوامر مطاعه دارالشوری را باز به حکم وجدان نمی‌دانستیم و امیدواریم که برادران وطنی ما همواره پیروی حکیم مزبور (یعنی سقراط) را از فرایض خود شمرده و وکلای محترم معظم هم در تفکیک قوه مقنعه از مجریه سعی فرمایند، آمین.

در عبارت نهائی نکته ظریفی نهفته است و آن ایرادی است ضمنی و تلویحی نسبت به حکم بر توقیف روزنامه از طرف مجلس یعنی قوه مقننه. چه اگر روزنامه تخلفی کرده بوده است توقیف آن با رأی قوه قضائیه و اجرای قوه مجریه مربوط می‌شده است. به هر تقدیر، توقیف روزنامه در این بار نیز ظاهراً به مناسبت نشر مقاله‌ای است که در شماره ۱۲ نوشته بوده‌اند، و اگر چه در شماره ۱۳ از نشر آن مقاله عذرخواهی شده است بانک اعتراضات خاموش نشد و به توقیف روزنامه منجر شد.

ضمناً درباره شماره چهاردهم صو‌راسرافیل، مرحوم عباس اقبال اطلاعی را ضمن مقاله‌ای مربوط به قتل امین السلطان مندرج ساخته است که من مطلع شدن بر آن را مرهون لطف رحیم رضازاده ملک هستم. آنچه اقبال نوشته ازین قرار است.

«در یک عده به خصوص از نسخه‌های شماره ۱۴ روزنامه صو‌راسرافیل مورخ پنجشنبه ۱۰ شعبان ۱۳۲۵ قمری صفحه ۸ آخر ستون دوم این عبارت را بعد از انتشار روزنامه به جای هشت سطر که از آن ستون برداشته و در نسخه‌های دیگر همان شماره هست این عبارت را مجدداً چاپ کرده‌اند.

«اعلان - از طرف مجاهدین اسلامی اعلان می‌شود. قرعه برای کشتن میرزا علی اصغر خان خائن سلطان با اسم عباس آقا درآمد و آقا حسن برادرش بواسطه وطن پرستی گمان کرد که او به تنهایی از عهده بر نمی‌آید، لهذا در همان شب آن دو برادر غیور اقدام به کار و رفع شر آن خائن ملک و ملت را نمودند.

این عبارت چنان که گفتیم در تمام نسخه‌های شماره ۱۴ صو‌راسرافیل نیست و معلوم است که آن را ناشرین روزنامه محرمانه به بعضی از نسخ آن افزوده و آنها را برای یک وعده معین از خوانندگان خود فرستاده‌اند. (مجله

یادگار سال سوم شماره ۷/۶ - اسفند ۱۳۲۵ صفحه ۱۲۲).

### سومین توقیف انتشار

سومین بار که روزنامه موقوف انتشار ماند مربوط می شود به شماره ۱۹ (۲۸ شوال ۱۳۲۵). در شماره ۲۰ که در تاریخ ۱۱ ذی الحجه نشر شده است علت را چنین نوشته اند:

«... بواسطه هیجان و تعطیل عمومی بوده که کمتر از یک ماه قاطبه ملت را در ساحت مقدس مجلس شوری شب و روز به خدمات لازمه مشغول داشت. علت دیگر تراج شدن شکستن در و پنجره اداره و تغییر مکان و تهیه اسباب کار بود... (ص ۱۵۵).

### چهارمین تعویق انتشار

چهارمین باری که روزنامه با تعویق منتشر شد پس از نشر شماره ۲۵ (مورخ ۹ سفر ۱۳۲۶) بود. میرزا قاسم خان در اعلانی که در شماره ۲۶ (مورخ ۲۱ ربیع الاول) چاپ شده است علت را چنین یادآور شده است:

«اعلان - خدمت شرکاء عظام دامت توفیقاتهم، گذشته از اینکه نگارنده محترم جناب آقا میرزا علی اکبر خان ناخوش سخت بودند، نظر به پاره ای از مصالح راجع به دوام جریده تعطیل موقتی نیز مقتضی بود. ان شاء الله از همین هفته مرتباً توزیع خواهد شد و جبر[ان] سرهای گذشته نیز به عمل می آید. قاسم (ص ۲۰)

### پنجمین توقیف

پنجمین بار (پس از اینکه شماره ۳۲ در تاریخ ۲۰ جمادی الاولی نشر شد) حادثه کودتای محمد علیشاهی در تاریخ جمادی الاولی روی داد و طبعاً روزنامه از انتشار بازماند. میرزا جهانگیرخان گرفتار شد و به شهادت رسید. میرزا علی اکبرخان که در خانه تقی زاده بود با تقی زاده به سفارت انگلیس پناهنده و پس از چندی به اروپا تبعید شد. میرزا قاسم خان در آب انباری مسخفی و بعد از آن

متواری شد تا اینکه خود را به اروپا رسانید.

دهخدا شب روزی که از طهران حرکت داده شد دو نامه یکی به سید نصرالله تقوی و دیگری به توسط همو به سید محمد صراف نوشت. این دو نامه گویای وضع و حالی است که دهخدا در آن وقت داشت. نامه‌ها جدايگانه درین شماره به طبع رسیده است.



روزنامه صوراسرافیل در شماره اول خود نوشت: «این جریده ناقابل برای هیچ کس و به در خانه احدی فرستاده نمی شود و به توسط اطفال در مجامع عمومی و کوچه و بازار به فروش می رسد.» (ص ۸)

عبدالله مستوفی در جلد دوم کتاب «شرح زندگانی من» (ص ۲۴۹) گفته است که «شماره چاپ شده آن به بیست و چهار هزار هم بالغ گردید.» و ظاهراً این مطلب را مستوفی خود از دهخدا شنیده. آن دو در مدرسه سیاسی همدرس و دوست بودند.

ضمناً گفته شود این که ناظم الاسلام در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» (بخش دوم صفحه ۱۹۴) نوشته است: «آقا میرزا محمود گفت نمره سی و سه صوراسرافیل را میرزا علی اکبرخان دخو از بادکوبه فرستاده است» از شایعات زمانه بوده است و صحت ندارد.

نکته دیگری که در مورد چاپ دوره اول «صوراسرافیل» باید گفت این است که شماره اول صوراسرافیل دارای یک ورقه ضمیمه بوده است که معمولاً همراه دوره‌های جلد شده آن دیده نمی شود.



### دوره دوم «روزنامه صوراسرافیل»

این دوره از روزنامه در شهر ایوردون Yverdon از بلاد سویس چاپ شده است و ظاهراً بیش از سه شماره چاپ نشده است، به قرینه آنکه هم در مجموعه روزنامه‌های پرفسور ادوارد براون (که در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگاهداری

می‌شود) و هم در مجموعه‌ای که پدرم - دکتر محمود افشار - داشت (و آن را به آقای دکتر حسن مینوچهر داده است) و هم در مجموعه آقای رحیم رضازاده ملک فقط سه شماره موجود است. پس اینکه گاهی نوشته‌اند که چهار شماره از صور اسرافیل در سویس نشر شده است درست نیست. مدارک تازه یاب مربوط به نشر صور اسرافیل در سویس هم اینک به تفصیل آنها می‌پردازم گواه است بر آنکه نویسندگان مطالب شماره چهارم را تهیه کرده بودند ولی به چاپ نرسیده است.<sup>(۹)</sup>

خوشبختانه در باب انتشار دوره دوم روزنامه، اسناد و مدارک اصلی زیادی از تصرفات روزگار برکنار مانده است و آن اسناد و مدارک عبارت است از مقداری نامه‌ها که میان گردانندگان روزنامه و رجال سیاسی مقیم اروپا و مشترکین روزنامه مبادله می‌شده است. و پس از اینکه اداره آنها در شهر مذکور برچیده می‌شود قسمتی از آنها را معاضد السلطنه (ابوالحسن پیرنیا) که از پایه گذاران و سرمایه گذار تجدید انتشار صور اسرافیل بود با خود به ایران آورد و اینک آن اسناد در اختیار آقای دکتر حسین پیرنیا است و در نظر است که در مجموعه مستقلی به چاپ رسانیده شود.

دهخدا به محض ورود به پاریس به میرزا آقا فرشچی وکیل دوره اول مجلس از تبریز اظهار کرده بود میل دارد صور اسرافیل را منتشر کند و این نظر را به جمعی از هموطنان هم در ایران نوشته بود و بعضی ندای او را لبیک گفته و مشتاقانه شماره‌های زیادی از روزنامه را خواسته بودند. جزو بقایای نامه‌هایی که از اداره صور اسرافیل باقی مانده است (و به هر نامه‌ای یک شماره ورودی داده بوده‌اند) نامه‌ای است مورخ ۲۷ رمضان ۱۳۲۶ از میرزا آقا مدیر روزنامه حشرات الارض منطبعه تبریز که به پاریس ارسال شده و شماره ورودی ۲ یافته است. میرزا آقا که به نسبت «بلوری» شهرت داشت پس از بیان تسلیمت نسبت به قتل میرزا جهانگیرخان و ملک المتکین در مکتوب خود نوشته است:

«فقط چشم آلمان را به امداد قلمی و استعانت فکری جنابعالی در آتیه وطن عزیزمان می‌سپاریم... در روزنامه تازه حیات عنوانی ثبت بود. گویا

حضرت عالی خیال دارید جریده صوراسرافیل را در پاریس نشر فرمائید.  
بنده میرزا آقا مدیر روزنامه حشرات الارض ایصال یک صد نسخه را استدعا  
می‌کنم...

ده خدا خود در نامه مفصلی که از پاریس به لندن به معاضد السلطنه نوشت  
جزئیاتی را درباره نشر مجدد صوراسرافیل یادآور می‌شود.  
این چنین:

«از عشق آباد و ایروان امروز دو کاغذ داشتم که قریب چهل نمره روزنامه  
خواسته بودند. عجب حکایتی است. مردم تصور می‌کنند که من همان کسم  
که در طهران در میان لذائذ تام و تمام زندگی محاط به دوستان یک دل و  
برادران و اقوام با محبت با اطمینان از معیشت (اگرچه با سختی) به امید مرگ  
در راه دوستان، وطن، و پیروی مردمان راستگو خودم را معرض مهالک کرده  
و می‌نوشتم آنچه را که خوب می‌دیدم و هیچ نمی‌دانند که الان یأس تا چه  
حد و ناامیدی من تا چه اندازه است. وطن من مرا به خود راه نمی‌دهد.  
دوستان به واسطه فقر من از من متنفر و فراری شده‌اند. سرابهائی که به نظر  
من چشمه‌های زلال می‌آمدند الان حقائق خودشان را ظاهر کرده‌اند... در هر  
حال روده‌درازی نمی‌خواستم بکنم. پیش آمد. مطالب همان است که گفته‌ام.  
اگر واقعاً حضرت عالی در صدد خدمت باشید باید به هر سرعت که هست به  
پاریس تشریف آورده و اقلاً هزار تومان فوری برای خریدن حروف فقط  
(اگرچه می‌دانم شما هم آنقدرها از من مستغنی تر نیستید) حاضر کنید و بنده  
و شما و اگر خواست آقا میرزا قاسم خان دست به کار بشویم. حروف چین  
لائق هم در اینجا از خود ایرانیها ترتیب داده‌ام که با کمال خوبی حروف  
می‌چیند و مخارجش هم ارزان است.»

در نامه دیگر شرحی می‌نویسد که قلمرو انتشار و میزان موقت نشر آن را  
معین می‌کند:

«روزنامه صوراسرافیل هنوز نوشته نشده تقریباً هزار مشتری پیدا کرده.  
حتی از بخارا هم نوشته‌اند و روزنامه خواسته‌اند... همه کاغذهایی که از  
اطراف رسیده است خیلی مضحک است. جمع کرده‌ام که بیایید و بخوانید. از

جمله کاغذی از تبریز رسیده که یکصد نمره برسم علی الحساب با اولین پست روزنامه می خواهند.» (مرادش همان نامه میرزا آقا بلوری است).

در این نامه اشاره‌ای هم دارد به اینکه جناب آقایوف خیال دهخدا را بر انتشار صوراسرافیل میان علاقه‌مندان انتشار داده بوده است و می‌نویسد:

«من فقط به او نوشته بودم که شاید پس از تحصیل سرمایه به احیاء صور موفق شوم داده است در تمام روزنامه‌ها آدرس مرا درج کرده‌اند و ظهور صور را اعلان نموده‌اند.

احمد آقا یوف از روزنامه نویسان باکو بود و بعدها در روزنامه سروش دهخدا هم مقاله منتشر کرد. دهخدا شوق عجیبی برای تجدید حیات صور-اسرافیل داشت، و مخصوصاً از اینکه در اروپا بی‌کار بود و اشتغال فکری نداشت آزار می‌دید. از نامه‌هایش بر می‌آید در طول همین اقامت کوتاه در پاریس با بعضی نویسندگان و مجامع آشنایی پیدا کرده بود. با وجود این به معاضدالسلطنه می‌نویسد:

«این بنده بدون هیچ پرده باید عرض کنم که از کثرت بیکاری دیگر نزدیک است دیوانه شوم و هنوز هم مطمئن نیستم که آیا بعد از اینها هم کار منظمی پیدا خواهم کرد یا نه؟»

با این مقدمات و مذاکرات خیال نشر صوراسرافیل در میان دهخدا و معاضدالسلطنه تقویت می‌شود. تا اینکه معاضدالسلطنه از لندن به پاریس می‌آید و قاطعانه ضمن مذاکرات حضوری مطلب را شسته و رفته می‌کنند و عزمشان بر آن می‌شود که به سویس بروند و در آنجا به تجدید حیات صوراسرافیل پردازند. پس از اینکه از ژنو به ایوردون می‌روند، و مرکز را تشکیل می‌دهند<sup>(۱۰)</sup> در صدد نشر صوراسرافیل برمی‌آیند. نخستین مشکلشان تهیه حروف مطبوعه و حروف چین فارسی بود. برای حروف مکاتباتی با استانبول و بادکوبه و لایپزیک کرده‌اند. بعضی نامه‌هایی که در این خصوص دریافت کرده‌اند موجود است و نیز اشاراتی به تهیه حروف در نامه‌های متبادله میان خودشان

هست که وضع کارشان را روشن می‌کند.

وقتی می‌خواهند شماره اول را به چاپ برسانند وسایل و حروف و حروف‌چین نداشتند. پس مجبور بودند مطالب تهیه شده را از ایوردون به پاریس بفرستند و در آنجا چاپ کنند. در پاریس میرزا محمدخان قزوینی، همشهری و دوست دهخدا زحمت غلط‌گیری و تنظیم مطالب را برعهده می‌گیرد. هر سه شماره که از دوره دوم در اروپا به طبع رسیده در شهر پاریس چاپ شده است. ولی چون مرکز دفتر و پخش روزنامه شهر ایوردون بود اکثراً آن را طبع ایوردون نوشته‌اند. ضمناً باید گفته شود که شماره اول صوئاسرافیل چاپ اروپا عیناً در تبریز تجدید چاپ شده (بنا برنامه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۶ میرزا آقا به مرکز ایوردون). در اوراق تقی‌زاده هم یک نسخه از این چاپ موجود است.

در مدتی که مطالب روزنامه در ایوردون، به وسیله دهخدا نوشته و به پاریس ارسال می‌شد میان دهخدا و معاضدالسلطنه و قزوینی نامه‌های متعددی رد و بدل شده است. از جمله نکته‌هایی که اهمیت دارد این است که در مظامین و مطالب نوشته‌ها میان طرفین اظهار رأی می‌شده است. حتی در یک مورد که ظهیرالسلطان از دوستان مقیم پاریس آنان نسبت به یکی از نوشته‌های دهخدا اظهار ملال می‌کند، دهخدا برآشفته جواب تندی می‌دهد. خواندن متن هر دو نوشته در اینجا واجب است. معاضدالسلطنه در نامه اول ژانویه ۱۹۰۹ نوشت:

«نمره اول و دویم را انشاءالله اینجا چاپ می‌کنم و می‌آیم. فقط چیزی که هست جناب آقای میرزا ظهیرالسلطان قدری در باب سه فقره چرندپرند اصرار دارند که نوشته نشود و من همچه فهمیدم که به ایشان برخورده است: یکی فقره مادر ناصرالدین شاه که جدّه اوست، یکی هم خاله‌اش تاج السلطنه و یک فقره دیگر که حالا نظرم نیست. جناب آقای شیخ محمدخان هم حاضر بودند که صحبت می‌کردیم. جناب شیخ محمدخان اول نمی‌دانستند که آن دو نفر جدّه و خاله جناب ظهیرالسلطان هستند. بعد که از منزل بیرون آمدیم از بنده پرسیدند که چرا جناب ظهیرالسلطان اینطور امتناع دارند. گفتم خاله و جدّه ایشان هستند. آن وقت گفتند حق دارند. خیلی تعجب است که شما اینها را نوشته و به خود او داده‌اید که بیاورد چاپ نماید و بی‌اندازه اظهار تعجب

کردند... حال محض خاطر جناب ظهیرالسلطان اگر اجازه بدهید که این سه فقره را برداریم و باقی را بدهیم چاپ نمایند... چندان تفاوتی نمی‌کند یعنی مطلب را می‌رساند.

اما نویسنده حساس نوشته، جواب مستحکمی به آن‌نامه می‌نویسد و زیر بار چنان تغییری نمی‌رود. این نامه در ۳ یا ۴ ژانویه ۱۹۰۹ به معاضدالسلطنه ارسال شده است، ده‌خدا می‌نویسد:

«بنده در عین مشروطه‌طلبی عرض می‌کنم در اعمال شخصی باید مستبد بود و به قول جناب آقا حسین آقا با آن که هنوز بستگی به خانواده دارد باید به او گفت عزیزم، ترک نام و ترک دین و ترک جان - در ره معشوق اول منزل است.

من مشروطه‌طلبم، اما به شرط اینکه چیزی به من برنخورد. حکایت امیربهادر است که می‌گفت من مشروطه‌طلبم به شرطی که تمام شئون اقتدار، چپاول و یغمای سابقم بر جایش بماند. خوب، فرضاً (و حال آنکه هیچ وقت تن به این کار نخواهم داد) در این نمره جناب ظهیرالسلطان با تمام مساعی خود از درج این چند کلمه ممانعت کردند. فردا که ایشان به لندن رفتند یا حروف ما وارد شد آنوقت که باز قلم در کف دشمن است و دیگر آنکه بقول مشهور باید دعا کرد پدر بمیرد و گرنه معلم بسیار است. دخو نباشد، ملانصرالدین، ملانصرالدین نشد دیگران که هنوز در شکم مادر و پشت پدرند. محاسن آل قاجار دیگر شرق و غرب را گرفته... در هر حال واقعاً می‌گویم اگر این نمره آنطور که من نوشته‌ام چاپ نشود به کلی از من صرف نظر کنید. این برای تهدید نیست. برای این است که حقیقه من در تملک نفس خودم قدری عاجزم. تا دوباره به خانه اولی برگردم خیلی باید تحمل کنم.

معاضدالسلطنه به آراء ده‌خدا و تشخیص قاطع او در روزنامه‌نویسی معتقد بود. ناچار بدون مصلحت دید او کاری نمی‌کرد. فی المثل ضمن نامه ۷ ژانویه خود از پاریس به ایوردون شعری را که کسی خطاب به شاه سروده بوده است می‌فرستد و می‌نویسد:

«این اشعار را هم فرستادم ملاحظه (کنید). اگر لازم است آن اشعار که

خطاب به شاه است چاپ بشود.»

در حالی که خودش با مشورت قزوینی (که هر دو در پاریس و دست‌اندرکار چاپ روزنامه بودند) و حتی رأساً و مستقیماً می‌توانست آن را به چاپ برساند. در قبال این نوع رفتار، از دهخدا هم انتظار داشت که از آنچه می‌نویسد او را مطلع کند. در نامه ۸ مارس از لندن می‌نویسد:

«خواهش دارم نمره چهارم را اگر مرقوم فرموده‌اید جناب آقا حسین آقا یا جناب آقای میرزا قاسم خان مختصری از آن را مرقوم فرمایند که بنده مطلع باشم.»

قزوینی هم در رابطه با دهخدا، نسبت به چاپ مطالب مجله همین رویه را ملحوظ می‌کرد، چنان‌که در نامه ۱۶ فوریه ۱۹۰۹ خود به او می‌نویسد:

«قربانت شوم، امروز می‌روم مطبعه برای ترتیب جای مقالات نمره سوم. ولی عکس<sup>(۱۱)</sup> را در صفحه اول گویا نتوان جای داد و اگر در صفحه دوم جای بدهیم در صفحه اول قبل از عکس و آن اشعار چه بنویسیم؟ تکلیف را زود معین فرمایید.»

گفتیم مطالب صوراسرافیل را که در ایوردون نوشته می‌شد به پاریس می‌فرستادند. اما در آنجا، از روی خطوط دهخدا که خطش به اسلوب شکسته بود حروف چینی دشوار بود. حروف چینی فرنگی عادت به خواندن خطوط نسخ داشت. پس آنها که در پاریس بودند مجبور بودند نوشته‌های دهخدا را به خط نسخ برگردانند. معاضد السلطنه در نامه مورخ سوم ژانویه نوشته است:

«نسخ نوشتن کار سختی شد. بنده سی سال است بلکه زیادتر که نسخ نوشته‌ام و به کلی فراموش کرده‌ام و حالا مجبور شدم به جناب آقای شیخ محمد خان کمک نمایم. ولی نمره‌های بعد را باید در همان جا بنویسیم بفرستیم، زیرا در پاریس ممکن نیست.»

باز در نامه پنجم ژانویه به همین موضوع می‌پردازد:

«نمره دویم را هم دادم به چاپ ولی خط آنها را باید عوض کرد. زیرا یهودی درست نمی‌تواند بخواند و باید درست نوشت.

زحمت‌های عمده چاپ روزنامه در پاریس، بر عهده میرزاهاجمدهان قزوینی بود و تعجب است که او در شرح حالیکه از خود نوشت و در مقدمه بیست مقاله به چاپ رسیده است هیچ‌گونه اشاره‌ای به این کار نکرده است. اما درباره عوالم ارتباط خود با دهخدا نوشته است:

«درین مدت توقف در پاریس با آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا نویسنده مشهور که در آن اوقات در اوایل استبداد صغیر در جزو مهاجرین ملی به پاریس آمده بودند تجدید عهد مطول مفصلی نمودم. در تمام مدت اقامت معظم له در پاریس من اغلب اوقات را در خدمت ایشان به سر می‌بردم و از مؤانست با آن طبع الطف از ماء زلال و ارق از نسیم صبا و شمال بغایت درجه محظوظ می‌شدم و فی الواقع تمتعی که من از عمر در جهان بردم یکی همان ایام بود و آرزو می‌کنم که باز قبل از مرگ یک بار دیگر این سعادت نصیب من گردد.

دهخدا هم ضمن نامه‌های خود به معاضد السلطنه که در کتاب مورد بحث درج خواهد شد به دوران اقامت در پاریس و هم منزل بودن با قزوینی تفصیلی خواندنی داده است که جای آوردن آنها درین محل نیست.<sup>(۱۲)</sup> معاضد السلطنه در نامه نهم ژانویه خود نوشته است: بی‌چاره جناب شیخ محمد خان خیلی زحمت کشید و می‌کشد که انشاءالله این روزنامه چاپ شود. «پس بد نیست ببینیم میرزا محمدخان خود درباره امور روزنامه چه نوشته است. در نامه ۱۶ فوریه ۱۹۰۹ او به دهخدا (پس از تفصیلی که درباره نحوه چاپ قبض اشتراک روزنامه داده است) می‌خوانیم:

«دیگر هیچ می‌دانید یک هفته است منتظر آن دو سه سطر مرحمتی هستم و همه کارم را به واسطه آن در بوته تعویق انداخته‌ام. چرا فوراً نفرستادید. هی تنبلی کن و خودت را به رندی بزن و مرا شیخ کن و بگو چه بنویسم که لایق دقت خیال جنابعالی و علو شأن پرفسور برون باشد. نگو رنده لُر بود

و نفهمید.

در باب گشادی و وسعت... ذیل روزنامه امروز به مطبعه خواهم گفت. ولی گویا ایشان بعینه از روی صوئاسرافیل طهران اندازه گرفته‌اند و شاید کاغذ درازتر است... محمد.»

قضیه چاپ روزنامه در مطبعه پاریس شنیدنی است و آن مطبعه‌ای بود که حروف مناسب داشت و حروف چینش یهودی عربی خوان بود. ولی مطبعه طبق قراردادی که با دکتر جلیل خان ثقفی منعقد کرده بود به کارهای دکتر مسذکور اختصاص یافته بود. ناچار نمی‌توانست بدون موافقت جلیل خان به کار دیگری پردازد و چون دکتر جلیل خان در آنجا به چاپ کتابی از فریدون ملک مشغول بود<sup>(۱۳)</sup>. معاضد السلطنه و میرزا محمدخان او را راضی می‌کنند که روزنامه را هم گوشه‌ای از کار خودش بداند و بنمایاند و بدین عنوان چاپ شود. اما مقدار حروف مطبعه چندان کافی برای آنها نبود.

در چند نامه از معاضد السلطنه و میرزا محمدخان خطاب به اعضای هیئت ایوردون مشکلاتی که در این موضوع وجود داشت گفته شده است و از جمله مشکلاتی بود که ناشی از عملیات همان دکتر جلیل خان بود. در نامه ۹ ژانویه معاضد السلطنه آمده است:

«بعد از اینکه مطبعه مدتی ما را معطل کرد و با جناب شیخ محمدخان رفتیم به چاپخانه و پول دادیم و قبض گرفتیم و قرار بود روز شنبه برویم برای غلط‌گیری دیروز روز جمعه بود کاغذی نوشته بود بیائید کار دارم. رفتیم. گفت من حروف کم دارم و نمی‌توانم این روزنامه پر کنم. باید اقلاً دو بیست فرانک هم علاوه بر پول روزنامه بدهید که من حروف بخرم و این دو نمره را در بیاورم. بنده هم دیدم این دو نمره روزنامه تقریباً هزار فرانک تمام می‌شود. این بود که گفتم رد نماید که باز چهار روز دیرتر در خود ایوردون به طبع برسانیم. نمی‌دانم حروف وارد شده است یا خیر؟»

ده‌خدا در جواب این نامه به معاضد السلطنه می‌نویسد:

«حروفات را چنان که دو دفعه نوشته‌ام فقط سی کیلو آورده‌اند. مابقی در

بیست و سیم ژانویه می‌رسد. تا آن روز ما چقدر خرج خواهیم داشت؟... بر فرض انتظار رسیدن حروف جناب آقا حسین آقا عقیده‌شان براین است که یکصد کیلو حروف محال است کار این روزنامه را بکند. در هر حال من به کلی از حیث صدمات وارده بر شخص جنابعالی نزدیک است به کلی دق کنم. این همه زحمت، این همه مخارج، نتیجه هم این شده است. رفقا چنین صلاح می‌دانند که این دو یست فرانک زیادی را هم بدهید و اقلاً دو سه نمره طبع کنید تا پول روزنامه‌ها برسد و قدری گشایش در کارها پیدا بشود. اما این بنده به کلی از لا و نعم چیزی نمی‌گویم. برای اینکه واقعاً بیش از این خجالت می‌کشم بر شما تحمیل کنم. مقدماتی را که عرض کردم خودتان بسنجید ببینید چه باید کرد. اگر صلاح است بهر قیمت شده این دو سه نمره اول (را) در پاریس طبع کنید...»

حالا می‌رسیم به آنچه معاضد السلطنه دربارهٔ مساعدت جلیل خان در نامهٔ دوازدهم ژانویه خود نوشته است:

«باید از دکتر جلیل خان ممنون و متشکر بود، زیرا مطبوعه در اجارهٔ ایشان بود و می‌بایست کار ایشان را قبول کند و از دیگری حق نداشت کار قبول کند. ولی این را دکتر به اسم کار خود دادند...»

میرزا محمدخان در دو نامهٔ ۶ و ۱۰ مارس اطلاعاتی به هیئت ایوردون می‌دهد از این دست که چاپ روزنامه معلق به چاپ اجزاء کتاب تاریخ انگلستان<sup>(۱۴)</sup> جلیل خان ثقفی شده است. قزوینی با آن تعبیرات خاص و قلم نکته‌آمیز خود می‌نویسد:

«دکتر جلیل خان رفته است به زور یک جزوه از کتاب خودش واداشته که چیده‌اند و نمونه‌اش را برای او فرستاده‌اند و او چند روزست که پس نفرستاده و اذن به طبع نداده. این است که روزنامه نیمه کاره مانده... حالا که دکتر جلیل می‌بیند که به او محتاجند ناز می‌کند...»

«در باب نمرهٔ سوم صوراسرافیل نمی‌دانید چه‌گیری افتادیم. جناب ارسطو الزمان لقمان الدوران دکتر جلیل خان (که از همان ظهور نمرهٔ اول عرق خبث حسدشان به حرکت آمده مبلغی بدگویی به خود بنده و در حضور

سردار اسعد و در سایر مجالس از روزنامه فرمودند) حالا موقع را غنیمت دیده چون دم مطبعه زیر تلهٔ ایشان است و گویا به مطبعه رفته و گفته بیشتر از دو نمره من اجازه نداده بودم که روزنامه چاپ کنید و شما با من کنترات طبع کتاب مرا دارید. حتماً و بلافاصله باید کتاب مرا طبع نمائید. آنها هم لابد شده ... بقیهٔ حروف خودشان را صرف چیدن یک جزوه از کتاب ارسطو مقامی کردند... دو سه دفعه رفتم منزل دکتر جلیل خان خدمتشان نرسیدم و هر دفعه کاغذ نوشته و در منزلشان گذاردم و التماس کردم که... راضی نشوید که مطبعه و بنده و جماعتی در ایوردون و جمع کثیری از مشترکین همه در انتظار نمرهٔ سوم بمانند و شما به خیال خودتان با شیخ کرنا (که حالا در پاریس است و بواسطهٔ سنجیت و اتحاد مشرب در منزل جناب دکتر منزل کرده است و با هم گردش می‌روند و نهار و شام می‌خورند) متصل در کوچه‌های پاریس یللی بزنید... سرکار خودتان یک کاغذ تملق آمیز و چرب و نرمی به دکتر جلیل بنویسید و از او خواهش کنید که در راه «وطن پرستی» جمعی کثیر را دهان باز و منتظر نگذارید. شاید این بدجنس چدن نرم شده، آنوقت در چرندپرند بعدها اگر خواستید و قابل دیدید یک کمی سرو کیسه‌اش بکنید. اگرچه همین هم باعث شهرت و اعتبار او خواهد شد. باید بهیچ وجه اعتنا به او نکرد. ولی الان بنقد را باید تملق از او کرد تا این نمره را اقلاً از چاپ درآریم. واقعاً انسان قابل چه درجات از سعادت و شقاوت می‌باشد و حسد چه کارها می‌کند و بی‌چاره نمی‌داند با کی طرف است و نمی‌توان با شاعر و روزنامه‌نویس طرف شد.

انتشار صوراسرافیل هم برای دهخدا مهم بود و هم برای معاضدالسلطنه هر دو این کار را از اهم کارهای خود می‌دانستند. معاضدالسلطنه در نامهٔ هفتم ژانویه به دهخدا در قیاس میان نشر روزنامه و فعالیتها و مبارزات سیاسی می‌نویسد: «این مذاکرات فرع آن کار است. نه روزنامه فرع کارهای دیگر است.» دهخدا موقعی که خبر چاپ شمارهٔ اول را از معاضدالسلطنه می‌گیرد در نامهٔ ۱۵ ژانویه می‌نویسد: از مزدهٔ طبع روزنامه از کثرت فرح نمیدانم چه بکنم.»

روزنامهٔ «صوراسرافیل» سه شماره بیشتر در پاریس طبع نشد. از گوشه و کنار بعضی از نامه‌های هیئت ایوردون برمی‌آید مطالب شمارهٔ چهارم را هم تهیه

کرده بودند، ولی امکان چاپ آن پیش نیامد.<sup>(۱۵)</sup> اعضای هیئت به تدریج پراکنده شدند و معاضد السلطنه و دهخدا هم به استانبول عزیمت کردند. یکی از علل کار مشکل مطبعه بود و فراهم نشدن حروف در ایوردون. معاضد السلطنه در نامه ۲۱ مارس از لندن نوشته است:

«جناب شیخ محمدخان دیروز کارت پستالی نوشته بودند که گویا دکتر جلیل مانع شده روزنامه نوشته شود. همین طور نصفه کاره مانده است... برای نمره چهارم باید منتظر حروف چین از بادکوبه شد».

دو هفته قبل از این کارت پستال میرزا محمدخان به معاضد السلطنه، میرزا قاسم خان از ایوردون طی نامه‌ای به لندن پیشنهادی به معاضد السلطنه درباره شماره چهارم کرده بود و از آن برمی‌آید که میرزا قاسم خان می‌خواسته است خود را از ایوردون به پاریس بکشاند. قسمتهائی از آن نامه چنین است:

«اخبار نمره چهارم در این دو روزه به پاریس فرستاده می‌شود. ولی حضرتعالی باید ترتیب کاملی بدهید، اگر همه جهت در پاریس طبع خواهد شد و اسباب زحمت جناب آقا شیخ محمدخان است و بدان واسطه دیر به دیر منتشر و اسباب نکستی اداره می‌شود. بنده حاضریم که با همین مخارجی که در اینجا به من التفات می‌کنید می‌روم در یک گوشه پاریس می‌مانم و روزنامه را زودزود می‌فرستم. اگر باید حروف چین تهیه فرمائید باز هم هرچه زودتر باید در فکر آن باشید، زیرا که روزنامه از اشاعه به ترتیب ترقی می‌کند و اینطوری که معلوم می‌شود و قرائن نشان می‌دهد اگر قدری در قیمت تخفیف بدهید و قدری در نظم آن سعی فرمائید گمانم این است که پیشرفت نماید... با این سستی کار از پیش نمی‌رود و اسباب خسارت حضرتعالی خواهد شد».

معاضد السلطنه در جزئیات مربوط به توزیع روزنامه در قبال سخت‌گیری و مراقبتی که دولت نسبت به ورود آن به ایران داشت طی نامه ۲۳ مارس ۱۹۰۹ از لندن به دوستان خود متذکر می‌شود:

«به توسط چهار سفارت باید روزنامه به طهران فرستاد: یکی ایتالی،

دویم بلجیک، سیم اطریش، چهارم آلمان، به توسط سفارت عثمانی ممکن است برای پناهندگان فرستاد. بهر کدام شش هفت نسخه باید فرستاد. از طرف بوشهر و بندرعباس به اصفهان و شیراز می توان فرستاد.»<sup>(۱۶)</sup>

عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» (جلد دوم) راجع به نحوه رساندن روزنامه به ایران نکته‌ای ظریف نوشته است:

«در هر حال اگر به تخت کفش مسافری هم بود از این روزنامه به ایران می رفت. منتهی یک نسخه آن بیست سی دست می گشت.» (ص ۲۶۳)

### نگاهی به مندرجات دوره اول

اهمیت «صویراسرافیل» در زمان انتشار، به مناسبت مقالات سیاسی و اجتماعی و رشته نوشته‌های دهخدا به عنوان «چرند پرند» بود. «چرند پرند» چون در زمان انتشار نوعی تازه از نقد و بیان مطالب اجتماعی و سیاسی به زبان طنز و نیشخند بود طبعاً خواستار زیاد داشت. حقیقتاً این رشته از نوشته‌های مندرج در صویراسرافیل بود که موجب رواج آن روزنامه در میان طبقات بازاری و کاسب و مردم عادی و عامی شد و آن را سریعاً مشهور و زبانزد کرد.<sup>(۱۷)</sup>

مقالات سیاسی و اجتماعی روزنامه از سنخ دیگری بود و بسی تردید در طبقه «سیاست باز» و منورین و تحصیل کرده‌های واقعی مؤثر می بود. زبان و مطالب آن مقالات طوری نبود که در اذهان همگان اثر گذار باشد. فی المثل سلسله مقالاتی که دهخدا در سر مقاله‌های صویراسرافیل بر اساس تأثر از تحصیلات جدید خود در مدرسه علوم سیاسی و مبتنی بر عقاید سیاسی و اقتصادی مأخوذ از کتب اروپایی در مسائل مملکتی و بیشتر در توجیه اصول عقاید خود نوشت<sup>(۱۸)</sup> و یا مقاله میرزا ابوالحسن خان فروغی که از طرف «انجمن حقوق» تحریر شده بود نمی توانست مردم کوچه و بازار را به حرکت فکری تازه برانگیزد. البته آن مقالات، نشان دهنده امیدها و آرزوهایی است که طبقه تحصیل کرده و منور آن روزگار داشته اند.

مرحوم دهخدا خود به آقای دکتر عبدالحسین نوایی گفته بوده است:

«در اداره روزنامه که دو اتاق بیشتر نبود روزی نشسته بودم که پیرمرد پارچه فروشی برای خرید روزنامه آمد و یک عباسی روی میز میرزا جهانگیرخان گذاشت و یک شماره روزنامه خرید. من چون می دانستم این پیرمرد هر روز با بار سنگین خود از پله‌های بالاخانه بالا می‌آید دلم سوخت و گفتم شما زحمت نکشید. خود من روزنامه را پائین آورده به شما می‌دهم. پیرمرد با قیافه متاثری گفت: پس ثوابش چطور می‌شود؟ «آقای دهخدا می‌گویند من هنوز نمی‌دانم آن پیرمرد چگونه فکر می‌کرد و شاید می‌پنداشت که خرید صوراسرافیل از فرایض و واجبات است و مطالعه آن چون اقامه نماز ثوابی دارد.» (۱۹)

باز باید به تأکید گفت که اساس و عمده شهرت صوراسرافیل به مناسبت «چرندپرند» بود. همه کسانی که به بیان شیوه‌های نثر فارسی در قرن اخیر پرداخته‌اند مانند ادوارد براون، یان رییکا، سعید نفیسی، بزرگ علوی، حسن کامشاد، کمیساروف و دیگران اهمیت «چرندپرند» را توضیح داده‌اند. بی‌تردید در بحث و معرفی از صوراسرافیل نوشته‌هایی که شاخص است و سبک خاصی را در ادبیات جدید ما نشان می‌دهد همانا «چرندپرند» است. اگر به دقت میان «چرندپرند» و هر یک از نوشته‌های دیگری که از دهخدا در صوراسرافیل درج شده است سنجیده شود مسلماً به این عقیده می‌رسیم که «چرندپرند» سبکی ابداعی دارد و نوشته‌های دیگر دهخدا از حیث سبک نگارش، همسان و همترازست با مقالات مشابهی که در دیگر جراید آن زمان مانند ندای وطن و مساوات و... درج می‌شد.

نویسندگان صوراسرافیل، در اولین شماره روزنامه ضمن توجیه هدف خود امید ورزیده‌اند که:

«در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستاییان و ضعفا و فقرا و مظلومین... تا آخرین نفس ثابت قدم باشند.» (شماره ۱ ص ۱)

ملاحظه می‌کنید که هدفشان بر سه پایه اصلی متمرکز است: تکمیل معنی

مشروطیت، حمایت مجلس، معاونت روستائیان، و الحق در این مقصودها از راه قلم، کوتاه نیامده‌اند.

در زمینه «تکمیل معنی مشروطیت» مرادشان اجرای «قانون اساسی» بود تا حقوق ملت رعایت و از راه اجرای اصل تفکیک قوا هر قوه‌ای در حدود وظایف و حقوق خود قدرت‌طلبی کند. مخصوصاً نظرشان بر آن بود که «سلطنت مشروطه» به معنی واقعی و حقیقی بر جای سلطنت مستبد بنشیند. یکی از مباحث عمده‌ای که در شماره‌های نهائی دوره اول صوراسرافیل دیده می‌شود بحث از سلطنت است. مخصوصاً پس از اینکه واقعه بمب‌اندازی به کالسکه محمد علی شاه روی داد مقاله مهمی در «صوراسرافیل» تحت عنوان «وقعه ناگوار» به چاپ رسید. این مقاله گویای آن است که نویسندگان صوراسرافیل متوجه وخامت اوضاع بوده‌اند. پس بی دلیل نیست که نویسندگان مذکور در موضوع تفکیک قوا نوشته‌اند:

«اقدامات ملل مختلفه دنیا در ممالک متعدده روی زمین برای برقراری اساس سلطنت حقه شوری و این همه فداکاریها و جانبازیها که در کره ارض برای پیشرفت این مقصد اولیه عقلای دنیا شده است تمام برای این بوده است که دو قوه بزرگ اساس سیاست که قوه مقننه و قوه مجریه است از هم مجزی شده و برای هر یک دسته علی حده تعیین شده و دخالت در امور یکدیگر ننمایند.

از زمان میرزا تقی خان الی حال اصلاح طلبان ایران به صدای واحد تجزیه این دو قوه را خواستگار و عدم اختلاط آن دو را به یکدیگر مطالبه می‌کنند و نتیجه قریب سه سال تمام فداکاری ملت ایران و این همه جانبازی مشروطه خواهان فقط یک فصل قانون اساسی بود...» (ش ۲۵)

ضمناً چندی پیش از انتشار مقاله مذکور در فوق، متوجه بوده‌اند که ضمن لزوم و تکیه بر احکام قرآنی و حفظ اصول حقه اسلامی اصطلاحات جدید سیاسی را اجباراً از خارجیان اخذ کنند. آنجا که می‌نویسند:

«سلطنت مشروطه چنان که خود بنفسها شخصیت جدا و علی حده دارد

اصول و ترتیبات و علوم آن نیز از سلطنت مستبده مجزی است و آن اصول و ترتیبات و علوم هر چند موافق با احکام قرآن و اصول حقه اسلامی است لیکن بواسطه بعد زمان و فراموشی مسلمین از آن امروز طوری شده که ما مجبوریم اصطلاحات آن را از زبانهای خارجه که مدتی است در تکمیلش کار می‌کنند بگیریم، زیرا چنان که گفتیم هر اساس مخصوصی معلومات مخصوصه دارد و بیان هر معلومات مخصوصه نیز لغات و اصطلاحات مخصوصه می‌خواهد. به واگنجی ساربان نمی‌توان گفت و تلگراف را پروانه و برید نمی‌توان نامید. (ش ۱۴)

نویسندگان «صوراسرافیل» متوجه خطرات اطرافیان محمد علی شاه و سوء تأثیر معاشرت آنها در اعمال پادشاه نیز بوده‌اند و لامحاله معتقد شده بودند که با بودن این طبقه امیدی به اصلاح امور نباید داشت. عباراتی را در این موضوع نقل می‌کنم تا موضوع واضحتر باشد.

«و البته در این صورت که اعلیحضرت همایونی باب معاشرت را «که آن هم ناشی از اشتباه کاری همان چند نفر است» به روی خود بسته و با همان چند نفر خائن و حامیان آنها پیوسته‌اند نفوذ هر خیالی بی‌اصل و تغییر هر حقیقتی به مجاز در قلبشان کمال سهولت را دارد و با بقای حالت حاضره راه تمام امیدهای اصلاحی به روی ملت و دولت بسته است و هیچ وقت نمی‌توان امیدوار بود که این دو قوه با هم موافق شده و برای سد مخاطرات مملکت و جلوگیری از مفاسد و اصلاح خرابیها کوشش کنند.» (ش ۳۱)

نویسندگان «صوراسرافیل» از نخستین شماره روزنامه افکار کسانانی را که با شاه کار می‌کرده‌اند ناصواب و طبعاً مسخره‌پذیر می‌دانسته‌اند. نوشته‌اند:

«اولین حرفی که وزراء خائن برای سد راه حریت و آزادی و اغفال پادشاه در صحت رشد و بلوغ ملت با اولین هیجان ملی برای استرداد حقوق لاینفک خود می‌گویند این دو کلمه است: این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست.» (ش ۱ ص ۲)

آنها همین نوع معانی را مکرراً در مقاله «ملت و دربار» که چند روزی قبل از حدوث واقعه مجلس نوشته شده بود متذکر شده‌اند و تقریباً پیش‌بینی کرده بوده‌اند آنچه را که عاقبت بر سر محمد علی شاه آمد. در مقاله‌ای که عنوانش «بلای ناگهانی» است نوشته‌اند:

«ولی در صورت استدامه بر اعمال مبالغه و مخالفت با عهد و دستخطها ناچار هوای مملکت روزبه روز مظلومتر و اسباب انقلابات حاضرتر و خرابی و اضمحلال ملک نزدیکتر خواهد شد و در آنصورت نمی‌دانیم و هیچ‌کس نمی‌تواند حدس بزند که حال شخص معظم پادشاه چه خواهد بود و چگونه در این ملک به فراغ بال سلطنت خواهد فرمود.» (ش ۳۱)

پس از اینکه محمد علی شاه مجلس را از بین برد و آزادیخواهان را منکوب کرد و روزنامه صوراسرافیل حیات تازه خود را در شهر ایوردون آغاز کرد نویسندگان آن توانستند در محیطی دور از اختناق و به طور آزاد با استبداد محمد علیشاهی به مبارزه پردازند و مقالات تندتری در ضدیت با محمد علی شاه و ارائه دلایل بر منخلع بودن او از سلطنت ارائه کنند. مقاله «طبیعت سلطنت چیست؟» که در اولین شماره دوره جدید چاپ شده است حاوی مطالب و عقاید عمده‌ای است که در مقالات پیشین صوراسرافیل نبود. و ضمن بحث از مندرجات دوره دوم به این موضوع پرداخته شده است.

نویسندگان «صوراسرافیل» در هدفهای سیاسی خود حمایت از مجلس شورای ملی را از وظایف خود می‌دانستند و همیشه در این باب تأکید داشتند. به طور مثال به این عبارت توجه کنید:

«خلل در ارکان مجلس شوری یا حیات آخرین طفل نابالغ ایران مبیانت دارد. این مطلب بی‌مأخذ و خالی از حقیقت نیست... و دیدند کورورها ایرانی یکدل و یکزبان به جهت حفظ حقوق و آزادی خویش چگونه اقدامات غیورانه بروز دادند... و در نگاه‌داری شرف و افتخار خود و مخالفتی که با قانون اساسی شده بود با حرارت‌های سوزان به چه اشتعال حاضر شده و سر از پا نشناختند.» (ش ۲۰)

نمونه تمايلات ملی، یعنی توجه به ایران باستان از قبیل ذکر مملکت شش هزار ساله (ش ۱ ص ۱) که در جراید دیگر عصر مشروطیت هم دیده می شد در صوراسرافیل جای جای هست، به طور مثال نقل می شود:

«ایرانیان بودند که در ایام پادشاهان اشکانی و ساسانی با تجاوزات امپراطوریهای بزرگ و ملت نامی قاهر «رم» را با کمانهای بلند و شمشیرهای برنده گرفته و نگذاشتند آن دولت فاتح قدمی به خاک ایران بگذارد.» (ش ۲۰)

مباحثی که در صوراسرافیل، موجب گفتگوهایی از ناحیه روحانیون شد از این قبیل بود که:

«اما یک مشت مرم بدبخت ایران برای اینکه آدم باشند و استیفای حقوق آدمیت کنند منتظرند مجدداً جبرئیل از آسمان نازل شود، فلان مجتهد اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید.» (ش ۲ ص ۱) «هفته ای نیست که یک کاتالگ ادنی کتابخانه فرنگ، یک روزنامه خیلی پست امریکا اعلان چندین کتاب در رد اسلام به تازگی ندهد. یک نفر از علمای ما نیست که نه برای ابطال مذهب غیرحقه بلکه برای دفاع از مذهب حنیف اسلام یک رساله دو ورقی چاپ کند.» (ش ۴)

البته این نوع توجیهاات موجب مشکلاتی برای روزنامه شد، تا بجایی که میرزاقاسم خان تبریزی به اتکای آنکه خود نواده شیخ محمد باقر مجتهد است عریضه ای به آیت الله آقاسید محمد طباطبایی نوشت. در این عریضه که در شماره ششم روزنامه چاپ شده است می خوانیم:

«و اگر بقای روزنامه را به نحوی دیگر بخواهی آن را هم دستوری به خط شریف مرقوم فرما که ما و تمامی همقلمهای خود از روی آن رفتار کنیم. ولی به خدای اسلام قسم است که اسلام علمای سوء به حکم قران امروز واجب الاصلاح است و اصلاح آن هم بسته به میل نفس مطمئن و وجدان حقیقت خواه تو می باشد.» (ش ۶)

به نحوی که پیش از این گفته شد تقی زاده هم که خود روحانی زاده و

تحصیل‌کرده در رشته علوم دینی بود. در دفاع از روزنامه صوراسرافیل مقاله‌ای نوشت که در شماره ۸/۷ و در دنبال نامه میرزا قاسم خان چاپ شد. ضمناً نویسندگان روزنامه در شماره‌های بعد از آن، پای‌بندی خود را نسبت به دین مبین اسلام متذکر شدند و تلویحاً نوشتند که انتقاداتشان متوجه جنبه‌های خرافی در امور عامه بوده است.

«البته خاطر مشترکین عظام ما به درستی مسبوق است که در روزنامه صوراسرافیل تا نمره شش بر حسب احکام شریعت مطهره الهی و اوامر حقه وجدانی بدون هراس و بیم و بی‌ملاحظه احدی از خودی و بیگانه شروع به انتقاد اعمال سیئه و خرافات مضرة مملکتی گذاشت. در خودی به چشم بیگانه دید و بزرگان روحانی را از این نقطه نظر با رؤسای ملکی فرقی نگذاشت...» (ش ۹)

و نیز در جای دیگر گفته‌اند:

«اخطاره، بنا بر مذکور جمعی از برادران دینی و اخوان اسلامی ما در مندرجات مقاله اول نمره دوازدهم سوءظنی برده و العیاذبالله در مسطورات آن بواسطه ابهام و اغلاق پاره‌ای کلمات و عبارات یا بعلت تازگی مسلک انشاء حسن نیت خودشان را از ما سلب فرموده و نسبت خطای فکر با عقیده به نگارنده داده‌اند. در صورتی که ما کلاً شرح عقاید حقه اسلامی خود را داده و تا آن حد که اسقاط تکالیف شرعی اخوان ایمانی ما نسبت به ما بشود تصریح به معتقدات حقه خود کرده‌ایم...» (ش ۱۳ ص ۱)

و در جای دیگر نوشته‌اند:

«... مقاله اول نمره دوازدهم صوراسرافیل را چون پیراهن عثمان به دست گرفته به کوی و برزن افتادند و کلماتی را که به واسطه بی‌سوادی از فهم آن قاصرند از راه «لا للانسان عدو کما جهل» مورد طعن و ملامت ساختند...» (ش ۱۴)

«... بلی اوهام و خرافات این است که امروز بعد از هزار و سیصد سال پدر بر پدر مسلمان بودن، باز دویست و نود و نه هزار نفر از سیصد هزار جمعیت

طهران از معرکه گیرها شکر پنیر افسون کرده از روی اعتقاد می خرنند و دعای  
 زبان‌بند و شیرینی پیش ارباباها و زنها و شوهرهای خودشان از مسلمانان  
 گذشته از یهودیهای محله می‌گیرند... و هزاران چیز دیگر که تا گلو غرقیم...»  
 (ش ۱۴)

اما نویسندگان صوراسرافیل که بحث درباره خرافات را در شماره ۱۵ نیز  
 ادامه داده بودند پس از رفتن به فرنگ و نشر دوره جدید روزنامه متوجه شدند که  
 تغییر اوضاع سیاسی ایران و مبارزه با استبداد محمد علی شاهی ممکن نیست  
 مگر به کمک واقعی روحانیون و دریافتند بنیان دینی جامعه را به هیچ وجه  
 نمی‌توان نادیده گرفت. به این عبارت مذکور در شماره اول دوره جدید توجه  
 کنید:

«برای ترمیم خرابیهای قلمرو داریوش و اردشیر صلا می‌زند و اعانت و  
 کمک برادران ایمانی خود را (بر خلاف سال اول) پس از آن همه خسارت‌های  
 جانی و مالی امروز از روی کمال ناچاری طلب می‌کند.» (ش ۱ دوره جدید)

به همین ملاحظه است که در سه شماره «صوراسرافیل» منتشر شده در  
 یوردون می‌بینیم که صورت اکثر فتاوی و دستورهای حجج اسلام را با احترام  
 تمام چاپ کرده و متوجه به قوت نهادی و قدرت بنیادی دین مبین اسلام شده‌اند  
 و حقاً بقا و دوام حیثیت و جوهر اصول دینی را امری واجب برای ادامه حیات  
 ملی یافته بوده‌اند.

یکی از نکته‌های مهمی که صوراسرافیل بدان توجه کرد، مسئله دهقانان و  
 تقسیم اراضی و ایجاد بانک زراعی ملی است. پیشنهادی که در این زمینه داده‌اند  
 از لحاظ تحقیق تاریخی توجه کردنی است:

«تشکیل یک بانک<sup>(۲۰)</sup> زراعی ملی با همین آب و خاک حالیه ایران پس از  
 تصویب مجلس شورای ملی و امضای اعلیحضرت همایونی و بعد از تأمین  
 مالکین از حسن اداره و ارگانیزاسیون صحیح به مدیریت چند نفر عالم فن (با  
 نکیه) عجالاً برای همه معجونات اصلاحیه ما اولین عنصراست.  
 همان طور که سابقاً گفته‌ایم آن وزیر وطن پرست، آن شاهزاده محب

ایران و آن خان دولتخواه که فریاد و افلاسه می‌زند به هیچ وجه مالکیت خود را در پنج الی پانصد قریه نمی‌تواند انکار کند و واگذاشتن ده یک این املاک به بانک ملی یعنی فروختن آن به بانک به بیع نسیه یا تنزیل عادلانه و دریافت قیمت آن به طور استهلاک برای استغناء بانک و راه افتادن تمام چرخهای ماشین مملکت کافی است. بانک ملی ایران با این املاک چه خواهد کرد؟ بانک ملی هم این املاک را به سهام کوچک تقسیم کرده و به همان بیع نسیه به قسط سنواتی به رعایای محل خواهد فروخت. ضامن وصول قیمت ملک از رعیت و ایصال آن به ارباب چه خواهد بود؟ ضامن این وصول و ایصال همان رای عالم آرای پارلمان است یعنی نماینده بیست کرور ملت ایران. امضای با اعتبار سلطنت مشروطه، و از همه مهم‌تر اطمینان از حسن اداره است...» (ش ۲۱)

سپس در شماره ۲۹ درباره عکس العمل ناشی از پیشنهاد خود نوشته‌اند:

«یکی می‌گوید این نغمه که شما امروز در مسئله اراضی و استخلاص رعایا از جور و تعدی مالکین بلند کرده‌اید بسیار خوش آهنگ و تقریباً بیشتر حکمای دنیا و همه آدم دوستهای عالم با شما هماوازند» (ش ۲۹)

روزنامه «صوراسرافیل» از این حیث هم که مجموعه‌ای از نصوص نطقها و تلگرافها و نامه‌ها و تظلمهای مردم را به چاپ می‌رسانید از منابع خوب و قابل استفاده برای تحقیق در تاریخ مشروطیت است. به طور مثال در صورت مجلس مذاکرات اهالی یزد برای انتخاب وکیل که در این روزنامه طبع شده است (و شاید در جای دیگر اثری نباشد) دیدم که جدم حاجی محمد صادق افشار به چه نوع درباره انتخاب وکیل اظهار نظر کرده بوده است. (ش ۱۷) و اطلاعی درین باب نداشتم.

متن تعهدنامه شیخ فضل‌الله نوری و صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی و دستخطهای حضرات آیات‌الله و تلگرافهای فرج‌الله وکیل سردار عشایر (صولة الدوله) قشقایی از آباء و متن نطقی از سید جمال‌الدین اصفهانی همه از مطالبی است که همیشه به عنوان سند و مدرک مورد استفاده قرار خواهد گرفت. (۲۱)



نویسندگان «صوراسرافیل» یک بار هم حمله‌ای به صوفیه کرده بودند، ولی ناچار از آن شدند که به رعایت نفوذ ظهیرالدوله عذرخواهی کنند

«... از قرار مذکور جمعی از برادران عزیز انجمن محترم اخوت دامت تاییداتها تصور کرده‌اند که مقصود ما از این بیانات توهمین به آن انجمن صفا و وفا بوده. در صورتی که ما خدمات جناب مستطاب ظهیرالدوله را نسبت به برقراری مجلس شوری در همدان و کرمانشاهان هیچ وقت فراموش نکرده و نخواهیم کرد...»

از این رو حالا از خواص اخوان دایره اخوت خودمان خواهشمندیم که به پاره‌ای برادران محبوب انجمن که هنوز در بدو مراتب سیر و سلوکند ما را معرفی کنند و بفهمانند که اگر ما در دنیا با کسی طرف باشیم آنها هستند که مخل آزادی و آسایش دنیا می‌باشند و اگر زنده ماندیم ناچار به طور تفصیل خدمت صاحبان آن عقاید مندرسه خواهیم رسید...» (ش ۱۲)



همیشه نویسندگان صوراسرافیل به متفذین و اشراف و ملاکین حمله می‌بردند و از درج انتقادات نسبت به امثال فرمانفرما و حاجی آقامحسن عراقی ابا نمی‌کردند. ملاحظه کنید به انتقاد از حاجی آقامحسن عراقی (ش ۵ ص ۳۸) و مکتوب افضل الملک از کرمان درباره فرمانفرما و همچنین به اشاره‌ای که از عبارت زیر می‌توان دریافت:

«همان روز که ما توانستیم به رعایای چشم بسته خودمان حالی کنیم که مزارعه موافق قانون دین قیم اسلام در تحت عنوان معاملات است... همان روز هم بلافاصله باید یک شورش عمومی حقه رعایای ایران را از شمال به جنوب و از مشرق تا مغرب منتظر بود...» (ش ۱۹)

### نگاهی به مطالب دوره دوم

نشر شماره اول «صوراسرافیل» و لوله‌ای در میان ایرانیان افکند. صلابت

نوشته‌های ده‌خدا با ارائه مطالب بسیار اساسی و مهم شماره اول آن ذیل عنوان «طبیعت سلطنت چیست؟» موجب شد که هم تحسین عده‌ای را که از فجایع دستگاه سلطنتی ستمها دیده بودند برانگیزد، و هم زبان انتقاد جمعی را که از آن دستگاه انتظار و امید یا وحشت و ترس داشتند بگشاید. البته در این میان معدودی بودند که سختی و تندی بی‌ملاحظه صوراسرافیل را از لحاظ روش مبارزه نامناسب می‌دانستند. شاید می‌ترسیدند که با این ترتیب روزنامه افول کند و بهانه‌ای به دست مستبدین بیفتد که به قلع و قمع آزادگان پردازند.

از میان دسته کسانی که از لحن صوراسرافیل ترسیده بودند، مشخص‌ترین نام، نام مخبرالسلطنه است. او قبلاً والی آذربایجان و همیشه از کسانی بود که در دستگاه دربار و حکومت منصبی داشت. پس به امید آنکه راه مماشات و مصلحت‌جویی مسدود نشود در نامه‌ای نوشت:

«نمره اول صوراسرافیل رسید، ملاحظه گردید. سرور مخلص به حزن مبدل شد. درست سیاق کلام خلاف مصلحت امری است. می‌دانم نفس مرده من در سینه آتشین شما اثری نخواهد کرد.»

دکتر جلیل‌خان ثقفی مقیم پاریس هم در نامه خود، به مخالف بودن عقیده عده‌ای با مندرجات صوراسرافیل اشاره می‌کند ولی خود را علی‌الاصول موافق نشان می‌دهد. در حالی که دیدیم قزوینی در نامه خود متذکر شده بود که جلیل‌خان نسبت به روزنامه بدگوئی می‌کرده است و در نامه خود نیز «زبان ملایم و معقول» را توصیه کرده است. معلوم می‌شود که اکثر رجال و سیاسیون ایرانی که در آنجا جمع شده بودند روش نویسندگان و دایرکنندگان صوراسرافیل را نمی‌پسندیده‌اند. سختی و تندی سرمقاله شماره اول آنها را ترسانیده بود. جلیل‌خان در نامه ۸ فوریه نوشته است:

«روزنامه گرامی صوراسرافیل را برای تمام آقایان ایرانی بغیر از این عبد ذلیل ارسال فرموده‌اید. در صورتی که بدبختانه مشرب و مسلک تمام آنها به کلی با مقصود اصلی مقاله افتتاحیه... و بقیه مرقومات مسائل آن است... بعکس بنده که فقط با بعضی کلمات و الفاظ و تصریح پاره‌ای عبارات و

منطویات آن همراهی ندارد (آن هم اعتراض نمی‌نماید)، والا اصل تمام مطالب و معانی آن صحیح و در درستی و استحکام این عقیده به هیچ وجه جای شبهه و محل کلام نیست. باید همین مسلک را از دست نداد و پا از این طریقه حقه نکشیده بیان واقع و حقایق را به زبان ملایم و معقول نوشته و منتشر نمود...

نمونه‌ای هم از عقیده یکی از موافقان (از ایرانیان مقیم وطن) را که به روزنامه رسیده بوده است نقل می‌کنم و آن از شخصی به نام شریف بن احمد رشتی در نامه ۲۰ صفر ۱۳۲۷:

«در تحقیق امر سلطنت و موهبتی بودن آن (که صوراسرافیل توجیه کرده بود که ذکر آن در قانون اساسی اعتباری منطقی ندارد) بیانی بهتر تصور نمی‌شود.»

یک عقیده دیگری که باید نقل کرد و نسبت به آن توجه داشت شرحی است که ادوارد براون به معاضد السلطنه درباره همین مقاله نوشته است و در حقیقت نمونه‌ای است از آراء دسته سوم: براون در مکتوب ۱۰ فوریه ۱۹۰۹ می‌نویسد:

«درباره صوراسرافیل رأی مخلص را جویا شده بودید، به نظر مخلص این طور سخت نوشتن در خصوص شاه در احوال حاضره فائده ندارد و شاید سبب مضرت باشد. هر چه می‌گویند راست است ولی گفتن هر حقیقت مصلحت نباشد و می‌ترسم این نسخه در دست بعضی از درباریها بیفتد و آنها به شاه نشان بدهند و بگویند که مشروطه خواهان راضی نمی‌شوند الا به قلع و خلع شما. پس محال است با ایشان فکر مصالحه بکنید و باید آنها را دشمن جانی خود بدانید و هیچ مسامحه نکنید. این است فکر مخلص بطریق اجمال. خدا کند که این نسخه صوراسرافیل با وجود حسن نیت مؤلف ثمره تلخ ندهد.»

درین جا بسد نیست نگاهی به مقاله «طبیعت سلطنت چیست» صوراسرافیل بیفکنیم و ببینیم چه عقیده‌ای در آن ابراز شده بود که هم مصلحت

جویان و هم منتظران حکومت آن را پسندیده بودند. این مقاله که سه صفحه از روزنامه را گرفته است آنچه مهم تر است اینکه نوشته است:

«در ممالکی که جهل جای علم، زور جای حق و اوهام جای حقایق را گرفته است سلطنت موهبتی است الهی، یعنی خداوند متعال حقوق، حدود و اختیارات هر قطعه‌ای از زمین را به دست یک نفر از اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز به او در علم ازلی خدا گذاشته است. اهمیت این امر ما را و گمان می‌کنم پس از طرح آن هر متدین عاقلی را نیز بر آن می‌دارد که با کمال دقت در حقانیت و بطلان آن غور کنیم.»

و پس از اینکه مقداری مطلب دربارهٔ مخالف بودن عقل و شرع با سلطنت استدلال کرده است می‌گوید:

«پس در صورتی که عقل و شرع هر دو از آسمانی بودن سلطنت سلطان ابا می‌کنند منشأ حدوث این خیال در اذهان عامه چیست و حقیقت امر کدام است

منشأ ضعف خیال نادان در برابر عظمت امور و بی‌اثر ماندن عقل جاهل در مقابل بزرگی وقایع است.

نویسنده به نتایج ذیل می‌رسد:

«اما وقتی از همان آدم معتدل و عقل بی‌غش سؤال کنند که رابطهٔ تو با شاه و رابطهٔ او با تو چیست ابداً در مقابل عظمت شکوه سلطنت و کثرت حشم و زیادی اموال او نمی‌تواند باور کند که رابطهٔ او هم با شاه همان رابطهٔ او با مستاجر، بایع، نوکر، عیال، بقال است و سلطنت او هم از جنس قراردادهای بین اثنینی و تخلف از شروط منتج خلع او از سلطنت می‌باشد.»

بالاخره می‌گوید که چون جهل برخاسته شود:

«همین قوت کافی است که سلطنت را در عداد سایر اعمال یومیهٔ خود بگذارد و از بستگی مخصوص سلطان به عالم بالا، تایید او از غیب و انتخابش از جانب خدا بگذرد.»

این انتقادات سیاسی و فلسفی در حقیقت ایرادی است از نویسنده روشن بین و دلیر صوراسرافیل بر اصل بی معنی موهبت الهی در قانون اساسی. ولی چون در آن هنگام همه حجابها از پیش چشمان مردم برداشته نشده بود صوراسرافیل انتخابی بودن پادشاه را مطرح می‌کند و می‌گوید:

«پس از مرگ او باز سلطنت به اشجع و اعقل قوم یعنی کسی که دارای همان صفات باشد و گذار شود و در حیات نیز در صورت فقدان صفات مزبوره بالطبع از سلطنت خلع گردد.»

او برای تأیید نظر خود، خلع طهماسب صفوی از سلطنت در عهدنامه نادرشاه را موردی دانسته است که ملت بدان عمل کرده بوده است و این عمل را ناشی از آن دانسته است که نصب سلطان را بر اساس انتخابی قرار داده است و بالاخره در نهایت می‌نویسد:

«سلطنت جز اجماع اختیاری مردم بر اطاعت یک تن چیز دیگر نیست و هر وقت باز بخواهند همان اراده آنها برای خلع او و نشانیدن شخص یا هیئتی که (همیشه برق حقیقت از تصادم افکارشان بر می‌خیزد یعنی در حقیقت نوعی اصول جمهوری را پیشنهاد می‌کرده‌اند تا از قید موروثی بودن برهند) به جای او کافی است.»



پیشنهادهایی هم درباره تنوع مطالب روزنامه شده بود. از جمله حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در نامه ۱۳ صفر ۱۳۲۷ نوشت:

«حالا که این روزنامه در خارج طبع می‌شود ان شاءالله اهتمام باید کرد که بزرگ بشود و واقلاً یک قسمتی از حواجج ملیه را در مطبوعات اداره کند و در هر نمره باید ترجمه از آرتیکلهای جراید خارجه راجع به ایران هر کدام اهمیت دارد درج باشد.»

و همان شریف رشتی در همان نامه متذکر شده:

«یک استوانه (مرادش ستون است) از جریده را اخبارات مفیده و یا  
اکتشافات جدیده محتوی کنید، به نظر خیلی مرغوب می آید.»

ضمناً این شریف رشتی از نکته‌ای که صوراسرافیل در انتقاد از غیوران  
رشتی و تبریز گفته بود رنجیده است و می نویسد:

«پس از آنکه هیچ ایالتی غیر از آذربایجان مانند اهالی گیلان حرکات  
غیورانه نکرده جنابعالی حق نداشتید نیزه مضمون را پهلوی آنها بلند کنید  
مگر نشنیده‌اید آقا بالاخان حاکم رشت و پسرش و چند نفر از بستگانش  
مقتول به ضرب نارنجک و ششلول (شده‌اند).»

«صوراسرافیل» فرنگ بیش از سه شماره نشر نشد. در شماره سوم آن شعر  
مشهور دهخدا در رثای میرزا جهانگیرخان با مطلع جاودانه  
ای مرغ سحر چون این شب تار بگذاشت ز سر سیاه کاری  
نشر شد. این شعر را همه ناقدان تازه سخن و حتی ادبای سبک کهن تمجید  
کرده‌اند، ولی هیچ وقت عقیده خود دهخدا را درباره آن نشنیده‌اید. پس در خور  
آن است که چند کلمه‌ای را که دهخدا ضمن نامه‌ای به معاضدالسلطنه درباره آن  
قطعه نوشته است نقل کنم:

«وصیت نامه مرحوم میرزا جهانگیرخان را که بنا بود به شعر بسازم تمام  
کرده‌ام حاضر است. به نظر خودم تقریباً در ردیف اول شعرهای اروپائی  
است. اگرچه دختری را که ننش تعریف کند برای دائیش خوب است.»

نکته دیگری که درباره این شعر بلند و پایدار در این اسناد یافته‌ام  
یادداشتی است از دهخدا به قزوینی بر پشت پاکتی که دهخدا در تاریخ ۵ ژانویه  
۱۹۱۹ از ایوردون به پاریس، به توسط قزوینی برای معاضدالسلطنه فرستاده بوده  
است، می نویسد:

«تصدقت بروم. جان من. این کاغذ را به هر سرعتی که ممکن است به  
جناب معاضدالسلطنه برسانید. برای اینکه وقت می‌گذرد. چند تا شعر  
ساختم برات می فرستم. تصحیح کن پس بفرست. می خوام بدم صله بگیرم.»

## حواشی

۱. میرزا جهانگیر شیرازی (شهید در ۴۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶) در سال ۱۲۹۲ قمری در شیراز در خانواده کم درآمدی متولد شد. پدرش آقا رجبعلی نام داشت. میرزا جهانگیرخان از زمره احرار بود و چون مجلس به توپ بسته شد و آزادگان گرفتار شدند او را نیز گرفته و به باغشاه بردند و در همان جا به طناب انداخته خفه کردند. برای تفضیل قتل او به کتاب «شرح حال ملک المتکلمین» (ص ۲۶۲ به بعد) و کتاب «حیات یحیی» تألیف یحیی دولت آبادی (ص ۳۲۶ جلد دوم) و «تاریخ مشروطه» از احمد کسروی (ص ۶۵۸ به بعد) مراجعه شود. نوشته کسروی که نقل اقوالی است از میرزا علی اکبرخان ارداقی از همه مسبوط تر و ظاهراً دقیقتر است. مزارش که در پشت باغشاه قرار داشت سالهایی چند مطاف مردم بود (تاریخ جراید و مجلات ایران تألیف صدرهاشمی، جلد دوم، ص ۱۴۳). او اول بار با عمه و جدّه خود در ۱۲۹۷ قمری به تهران آمد و به درس خواندن پرداخت و در سال ۱۳۰۶ به شیراز مراجعت کردند. سپس در سال ۱۳۱۱ به تهران آمد و در دارالفنون به تحصیل خود مداومت داد (شر حال رجال ایران، از مهدی بامداد، جلد اول، ص ۲۸۳).
۲. میرزا قاسم خان تبریزی که بعدها نام خانوادگی «صوراسرافیل» را بر خود نهاده نواده شیخ محمد باقر مجتهد تبریزی بود (طبق نوشته خودش در نامه‌ای که به سید محمد طباطبائی نوشته و در شماره ۶ صوراسرافیل صفحه ۶۶ چاپ حاضر شده است). او در فعالیت انتشار روزنامه در سویس نیز همکاری داشت. بعدها به وکالت و وزارت و استانداری و مقامات دیگر رسید. نام پدرش میرزا حسن خان تبریزی بود و سمت پیشکاری میرزا اسدالله خان امین حضرت تبریزی را داشت (شرح حال رجال ایران از مهدی بامداد، جلد ۵ ص ۱۷۸). این امین حضرت که وزیر بنیای مظفرالدین شاه بود همان است که مکتوبی از وزارت عدلیه به تقی‌زاده راجع به او نقل کرده‌ایم.
۳. شرح حال میرزا علی اکبرخان دهخدا مکرر بر مکرر در مراجع آمده است. مخصوصاً در مجلد خاص لغتنامه به نام «مقدمه» مطالب مفیدی مندرج است. شرح حالی که تقی‌زاده از او نوشته است کاملاً تازگی دارد. نیز نگاه کنید به شرح احوالی که مرحوم دکتر محمد معین به طور مقدمه بر دیوان آن مرحوم نوشته است.
۴. ضمناً گفته شود که عبدالله مستوفی در چند جای کتاب «شرح زندگانی من» بمناسبت همشاگردی بودن با دهخدا در مدرسه علوم سیاسی اطلاعات خوبی به دست داده است.
۵. شرح حال رجال ایران از مهدی بامداد، ج ۵ ص ۱۷۸.
۶. این مقاله ظاهراً مقاله «مسئولیت قلم» است که از حیث سبک نگارش و اسلوب فکر با نوشته‌های آن ایام تقی‌زاده تطبیق و تناسب دارد.
۷. مقالات تقی‌زاده جلد دوم ص ۱۱۲. یحیی آرین پور در کتاب «از صبا تا نیما» به این مقاله «دفاع» اشاره کرده است و متوجه شده است که سبک نگارش آن به کلی با سایر نوشته‌های دهخدا تفاوت دارد. شرحی که آرین پور در کتاب مذکور راجع به صوراسرافیل نوشته است از معرفیهای خوب و منصفانه است (جلد اول ص ۷۷ به بعد). شک فاضل محترم آقای باقر مؤمنی در اینکه تقی‌زاده نویسنده «دفاع» نیست پذیرفتنی نیست.

۷. مرادشان از کتابخانه، کتابفروشی بود. ضمناً باید گفت این محل مرکز و حوزه و «پاتوق» روشنفکران و آزادیخواهان وقت بود که در آنجا تجمع میکردند و از راه همنشینی و همسخنی و دیدن نشریات جدید خارج مخصوصاً مصر و عثمانی و قفقاز به دایرهٔ همفکری و هم آوازی یکدیگر در راه نشر عقاید جدید و وسعت می‌بخشیدند. مدیران کتابخانهٔ تربیت در تبریز موفق به نشر مجله‌ای به نام «گنجینهٔ فنون» شدند. این مجله مدت یک سال منتشر شده است. برای تفصیل راجع به آن به کتاب تألیف سید محمد صدر هاشمی مراجعه شود. سید حسن تقی‌زاده، هم در حسب حال خود و هم در شرح حال محمد علی تربیت از آن صحبت کرده است (به مجلدات مقالات تقی‌زاده مراجعه شود).

۸. کتابخانه در حملهٔ اردوی محمد علی شاه به تبریز به آتش کشیده شد. برای تفصیل به شرح حال میرزا محمدعلی خان تربیت نوشتهٔ سید حسن تقی‌زاده در جلد نهم مقالات تقی‌زاده (ص ۲۰۵) مراجعه شود.

۹. مطلب منقول از نامه‌ها بطوری خلاصه شده است که صدمه‌ای به موضوع وارد نیاید. مع هذا علاقه‌مندان به تمام نامه باید به مجموعهٔ اسناد ایوردون که به صورت کتابی نشر خواهد شد مراجعه کنند.

۱۰. تفصیلی از طرز تشکیل مرکز سیاسی ایوردون را ضمن مقالهٔ «مبارزهٔ دهخدا و یارانش علیه محمد علی شاه» که بنا بر تمایل دانشجویان گروه تاریخ دانشگاه تهران تهیه شد در مجلهٔ نگین (شماره‌های ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹- خرداد تا مرداد ۱۳۵۸) به چاپ رسانیده‌ام. مرکز ایوردون در هتلی به نام *La Prairie* تأسیس و مستقر شد. این هتل هنوز در شهرک مذکور دایر است.

۱۱. مقصود عکس میرزا جهانگیرخان است.

۱۲. فعلاً برای اطلاع به مقالات مندرج در نگین مراجعه شود. مقداری از نامه‌های دهخدا را نقل کرده‌ام. ۱۳ و ۱۴. مقصود کتاب «تاریخ گزیده» (مربوط به سلطنت شارل پادشاه انگلستان) است که فریدون ملکم (پسر میرزا ملکم خان) تألیف کرده و توسط دکتر جلیل‌خان ثقفی چاپ شده است. پاریس ۱۹۰۸ (۱۳۲۶) قمری در ۳۰۴ صفحه به قطع وزیری.

۱۵. نگاه کنبد به رسالهٔ «صوراسرافیل» نوشتهٔ آقای باقر مؤمنی (تهران ۱۳۵) صفحه... و نیز به «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت» تألیف ادوارد براون، ترجمهٔ محمد عباسی (تهران، بی‌تاریخ) جلد اول صفحهٔ ۵۰۱ و نیز به اصل انگلیسی کتاب مذکور. براون در این کتاب متذکر شده است که خود فقط سه شماره را در اختیار دارد. در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران تألیف صدر هاشمی نیز از سه شماره ذکر شده است.

۱۶. فقط چهارنامه از مجموعهٔ اسناد ایوردون یک بار پیش از این توسط آقای دکتر عبدالحسین نوایی در نگارش مقالهٔ مندرج در مجلهٔ اطلاعات ماهانه (شمارهٔ ۱۱ سال اول مورخ ۱۳۳) مورد استفاده قرار گرفته است و همان مقاله در کتاب «فتح تهران» (تهران، ۱۳۵۶) تجدید چاپ شده است.

۱۷. «چرند پرنده» بعدها به تفاریق در بسیاری از کتابهای منتخبات نشر چاپ شده است. مرحوم سعید نفیسی تمام «چرند پرنده» را نخستین بار ضمن کتاب «شاهکارهای نشر فارسی معاصر» در سال

- ۱۳۳۰ منتشر کرد. پس از آن چاپ مستقلی از چرند و پرند توسط سازمان کتابهای جیبی (تهران، ۱۳۴۳) در دسترس قرار گرفت.
۱۸. فریدون آدمیت در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» تحلیل و توصیفی ممتاز از سلسله مقالات دهخدا مربوط به مسائل اجتماعی و مدنی کرده است (ص ۲۷۳-۲۸۱).
۱۹. اطلاعات ماهانه، شماره ۱۱ سال اول (۱۳۲۷).
۲۰. درباره لزوم تشکیل بانک ملی لایحه‌ای هم از آقا میرزا ابوالحسن وکیل فارس در شماره سوم چاپ کرده‌اند.
۲۱. در تحلیل مطالب و معرفی صوراسرافیل مراجعه به رساله «صوراسرافیل» نوشته آقای باقر مؤمنی (تهران، ۱۳۵۷) لازم است. ایشان این مقاله را ابتدا در «نامه انجمن کتابداران» (سال هفتم) به طبع رسانیده‌اند.

### نقل از «حیات یحیی» درباره صوراسرافیل

«از اشخاص مقصر درجه اول چهار نفر هستند: ملک المستکلمین، میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل و میرزا داودخان علی‌آبادی، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی.

راتق و فاتق امور این حوزه حسین آقای کاشانی است. اجزای اداره صور در واقع آنجا است و هم قاضی قزوینی و میرزا محمد خراسانی و آقا میرزا محسن نجم‌آبادی و آقا سید جلیل اردبیلی نائب مدیر انجمن آذربایجان و مدیرالصنایع جزو متوفقین در بهارستانی‌اند... روزی یکی دو مرتبه کمیسیون منعقد می‌شود. ما دوازده نفر یا کمتر جمع می‌شویم و تقی‌زاده که رابط این حوزه است با هیئت رئیسه مجلس می‌آید وقایع را اطلاع می‌دهد و بعد از مشاوره نظر این حوزه را گرفته می‌رود. (حیات یحیی ص ۳۰۸) جلد دوم.

میرزا اسدالله‌خان بعد از اصابت تیر مهلک آب می‌طلبید. شاهزاده محسن از مجاهدین انجمن شاه‌آباد از حوض بهارستان کفی آب آورده به حلق او می‌ریزد و بیچاره جان می‌سپارد.

میرزا اسدالله‌خان در ایام تحصن بهارستان اغلب با نگارنده بود. روزها زحمت روزنامه صور را تحمل می‌کرد و شبها تا نزدیک صبح به نوبت در بالای بام کشیک می‌کشید. شب دوشنبه ۲۲ جمادی‌الاول که نگارنده در بهارستان بودم

این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بر دوش دارد به اطاقی که متحصنین در آنند وارد می‌شود. در آن خورجین اوراق طبع شده روزنامه صور است که از مطبعه گرفته آورده است در بهارستان توزیع کند و این آخر شماره صور است که در طهران طبع شده. نگارنده استراحت می‌کند و آن جوان به بستن بسته‌های روزنامه می‌پردازد. تصور می‌شود با همه زحمت و خستگی بعد از فراغت از کار روزنامه استراحت خواهد کرد ولی بین الطلوعین است نزدیک گوش من صدائی مرا بیدار می‌کند. چشم را گشوده می‌بینم اسدالله خان تفنگ خود را زیر سر و قطار فشنگ را که تازه از کمر باز کرده به روی آن می‌گذارد و می‌خواهد سر به روی آن گذارده دمی استراحت نماید می‌پرسم شما تئید؟ بلی. مگر دیشب بعد از فراغت از کار روزنامه نخواهید بیدارید؟ خیر رفتم بالای بام کشیک دادم. حالا خلاص شده می‌خواهم بخوابم از غیرت این جوان حیرت می‌کنم...

... بالجمله در این حال که نعش میرزا اسدالله خان کنار دیواری گذارده شده خالوی او میرزا جهانگیرخان رسیده نعش خواهرزاده مهربان خود را که بی نهایت به او علاقه مند بود می‌بیند. در صورتی که تا این وقت از کشته شدن او خبر ندارد. بی آنکه اظهار تأسفی بنماید به جوانانی که اطراف نعش او هستند رو کرده می‌گوید این نعش خواهرزاده عزیز من است و من سزاوارترم برای او سوگواری کنم. بروید مشغول کار خود باشید که وقت تنگ است... (ص ۳۳۷)

